امروز با سعدی شیراز

ہمان بہ کے نامت ہے نیکے برند

کے معمیار ملک اسبت پر ھیےز گار

کــه نفــع تــو جويــد در آزار خلــق که از دستشـان دســتها برخداست

چو بــد پــروری خصم خــون خودی

کــه بیخــش بــرآورد بایــد ز بــن

چــه از فریهــی بایدش کند پوســت

نه چــون گوســفندان مــردم در يد

برگردان: مجتبی پارسا داستانی واقعی درباره ورزشتگاری به نام گلن کائینگهام است که به طرز فجیعی در آتش سوزی مدرسهای در ۸ سالگی دچار سوختگی شده بود. پزشــکان پیش.بینی کردند که او هیچگاه قادر به راه رفتن نخواهد بود. گلین در حالی که مصمم به راه رفتن بود، خود را از صندلی چرخدارش به زیر انداخت را به ســمت حیاط و در اطــراف پرچین . +5

Tarheno@shahrvand-newspaper.ir: المرويلا إيكنتيه ١٣ ارديبهشت ١٣٩٤ | سال سوم إشماره ۵۵۴ | ارتباط با گروه طرح نو: Tarheno@shahrvand-newspaper.ir

۔ ۲۲ ماہ بعد، اولین گامھایش را برداشت و با عزم وارادهای قوی و به رغم درد، سعی کرد بدود. داستانی واقعی از زبان برت دوبین:

مدرسه کوچک واقع در حومه شهر که ابخاری قدیمی و بـزرگ زغالی گرم شــده بود. پسـری کوچــک مجبور بود پیش از همه به مدرســه برود

کوچک مجبور بودیش از همه به مذرعه مرور معلم و تا بخاری را روشن و کلامی را پیش از ورو معلم و هم کلامیهایش گره کند بیک روز صبح، زمانی که آنها به مدرسه روسیدند آن را در میمان سطعاهای آشش دیدند. پسر کی بی هوش و روسه مرگ را از مدرسه بیرون کشیند. پسر مریجه بایین ایما را نا چار سوختگی شدیدی شده بود او ایما را نا چار سوختگی شدیدی شده می آزا تانقان خواب سوختگی شدیدی شده بود. او را به بیمار سوخته و نیمه موشار بود. پسر ک که به شدت سوخته و نیمه موشیار بود. زروی تحت، صحیتهای پزشک و مادرش را زروی تحت، صحیتهای زنین که تک که پسرش بی تردید خواهد مرد: چراکه آنش پایین ته پسرگ را بهشت سوزانده بود. الما پسرک با نامیات نیم خوانده باند.

به هر ترتیب در کمال تعجب پزشـکان، از مرگ جان سالم بەدر بر د.

بس از پشتست گذاشتن خطر مرگ دوباره سحبتهای آهسته دکتر با مادرش را شنید. آنها به مادرش گفتند با توجه به سوختگی شدید و از بین رفتن قسـمت زیادی از پایین تنه فرزندش، ادامه دادن به زندگی با این شرایط ، بی فایده است. چرا که در غیر این صورت تا آخر عمر، معلولی خواهد بود که نمی تواند هیچ استفاده ای از نیمه پایین بدنش کند. بسر، یک بار دیگر تصمیمش را گرفت. او نباید یک معلول باقی می ماند. باید راه می رفت؛ اما متاسفانه، از کمر به پایین، توانایی حرکت نداشت. پاهای ضعیف و بی تحرکش به صورتی بی جان، آویزان بودند.

. ۲ سـرانجام او از بیمارستان مرخص شد. مادر ش هر روز پاهای کوچک او را بــه آرامی میمالید ام اثری از احساس، کنترل یا چیزی دیگر در پسر ک ۱۰ ساله وجود نداشت. با این حال، اراده و عزم راه رفتن، نیرومندتر از همیشــه در او زنده بود. وقتی ر ای از در ۲۰ میرد . در بستر نبود، وابسته به صندلی چرخدارش بود. در یــک روز آفتابی، مــادرش او را بــا صندلی در یت اور انتیای محیطی و (به معنای چرخداره بسرای هواخوری به خیاط بسرد. آن روز پسر که به جای نشستن روی صندلی، خود را به زیر انداخت. او در حالی که پاهایش را در پشست سرش می کشید، خود را به طرف چمن ها کشاند. پسـرک موفق شـد خود را به پرچین سـفیدی که اطراف حیاط کشـیده شـده بود، برساند. او با ئمک دہ شود و با تلاش فراوان بایستد. سپس میله به میله شروع به کشیدن خود در امتـداد پرچین کـرد. با این عزم کـه راه برود. پـس از آن روز، او ایسن کار را هـ روز انجـام مـیداد تـا این که به راحتی می توانسـت دور تا دور حیـاط را با کمک ر حقی کی ویست دور دور میسا در به معاد میلههای پرچین، طی کنند، او چیسزی بیش از زندگی بخشیدن به پاهایش نمی خواست. سرانجام با ماساژهای هر روز، مقاومتی آهنین و ارادهای راسخ، موفق شند بایستند؛ بعد از آن از زندگی ب*خ* و ارادهای راسخ، موفق شد بایستد؛ بعد از آن توانست آهسته و با مکثهای مکرر راه برود؛ سدبــه تنهایی قـدم بزنــدو درنها



راهبری کند، میتوانید هرآنچه را که میخواه داشته باشید و هر آن کسی که میخواهید، باشید. تنها کســی کــه می توانداراده شـخصی شــما را محدود کنــد، خودتان هســتید. اراده أفرینش را در خود بپرورید و تقویت کنید و آنگاه خواهید دید که نیروهای طبیعت در درون و برون، شــما را در تحقق خواسته هایتان یاری خواهند ر ساند».

ـت بيدا

دونده یک مایلی جهان شد. «در ۱۶ ژوئن ۱۹۳۴، گلن کانینگهام، یک مایل را در صدت ۴ دقیقه و ۶/۸ ثانیه دویـد و رکورد جهانی را شکسـت. تلاش او نشــانگر آن است که هر آنچــه در زندگــی بخواهید به آن د کنید، به خود شد علی بیوسیه بدان مست پیدا کنید، به خود شدما بستگی دارد، نــه هیچ کس دیگر ؛ اگــر به انــدازه کافی برای رســیدن به آن، مشــتاق باشــید و اجازه دهید که اراده تان شما را

. او شـروع به پیادهروی بین مسیر خانه تا مدر سه و یس دویدن در این مسیر کرد؛ دویدن فقط برای ت بـردن از آن. بعدها در کالج، تیم دو ومیدانی -14 تشكيل داد.

بعدهـا در بـاغ «مدیســن» دکتــر «گلــن بعدها در بناع «مدیستن» دنسر «ننن کانینگهام»؛ جوانی که قرار نبود زنده بماند، کسی که امیدی به راه رفتنش نبود و کسبی که مطمئنا نمی توانست بدود، این جوان مصم سریع ترین







در خانــهای برســاخته از خــاک و در گوشــهای تاریک از جهان چُشــم بر آنُ گشــودمُ. دَیری نپاییاً که دریافتم خانه به دوشــیم. مادرم می گفت که در بیابانها زندگی می گذراندیم و نان چابکی و مهارت و بازوهای توانمند خویش را میخوردیم و سر در بارار هیچکـس خم نمی کردیـم. امــا، هنگامی که انسانها از هر ابزاری برای گســترش قلمرو خویش بهره بردنــد و به آرامی دسـت طمع بــر هر کجای جهان دراز کردند، به آهســتگی ما نیز به شــهرها و روستاها پناه آوردیم و از سـر ناچاری زندگی پاک و روتساهه بعد آورندیم و از سر ناچاری رفت ی یات و دلیراندمان شد. تعمانده خوران کر مردم را خوردن و در کنار دیوار آنها خشتن و گاهی باسیان داشتههای آنها شدن، مادرم می گفت: برخی از دودمان این زندگی خفتبار را نپذیرفتند و در بیابان ها و جنگل ها همچنان می زیند. اما ما ب ناچار چنین زیستی را برگزیدیم و اکنون نیز ناراضی نیستیم. هنگامی که از مادرم جدا میشدم، بارها سفارش کرد که امی توانی از مدرم جد می سب کرت که برخی از آنان که تا می توانی از مردم دوری کس که برخی از آنان نامردمانند! پس از جدایی، مانند گذشـــه آواره شهر و روســتا بودم و گاهی با دیگــران و گاهی به تنهایی برای لقمه نانی به هر جایی سـرک می کشــیدم و به







از سر دلتنگی

گویـا بیهوش در کنـاری افتادهاند. یکـی، دو تن نیز بر خود می پیچند! گویا دارویـش درد دارد. ترسیدهام! از اینرو بی تابم. با ریسمان گردنم را می کشند و به تندی آمپولی را در تنم فرو میبرند. ی وای چه درد سوزناکی! تاکنون چنین دردی را احساس نکرده بودم. دوستانم حق داشتند که بر خود میپیچیدند. آخ! گویی چینزی از درون مراً میخنورد و تخلیهام میکند. خوننی نمی آید اما دردش جان کاه و سیوزنده است. در د همه جانم ت. دیگر حتی نمی توانم راه بروم ر افرا گرفته اس کسی مرا به سوی دوستان بی هوشم می کشد. نها انگار مردهاند، اما چرا؟! در دامانم نمی دهد تا بدانم. این مایه سوزان که بر تنم فرو بردند چه بود! هرچه یی دید سوران بر عمام مرورسه پر بودس په هست مانند خوره به جانم افتاده و دیگر تاب آن را ندارم. وای چـه دردی؟! مادرم بارها گفت که به این نامردمان نزدیک نشوم. اما چه کنم، برای زنده این امردمان تردید سوم، اماچه تمه، برای رنده ماندن خـودم و بچه هایم وادار به ایـــن کار بودم. با ایــن درد بی پایان آرزو می کنم ای کاش با ســم مرده بودم یا با شــلیک یک گلوله آرام می گرفتم. آیا آنان در کی از درد ســوزناک من دارند؟ راستی به چه گناهی باید با چنیــن در دی، جهان را برای خواسته های بی پایان و هوسـرانی های بی اندازه نسـان خالی کنیـــم؟ آنهــا همه جــای زمین را گرفتهاند و ما همچنان بی خانمانیم. آخ مادر ج دردی می کشم. آخ مادر ...

واگویههای وایسین سگ اسید خورده! در می آوردنــد. مردمــی را دیــدم که از گرســنگی اندازه بخور و نمیر، توشهای می چیدم و می گریختم.

همیشــگی ما بهره می بردند و خوراکی آلوده به سم به ما میخوراندند و به آرامی از پای در می آوردند و ... اما در همین زمان نه چنــدان بلند عمرم، چه چیزها که ندیدم و چه آزارها که نشــدم. مردمی را دیدم که تاکنون بسیاری از دوستانم را به چنین روشهایی از دست دادهام. اما اکنون که اسیر برای شادی و خوشگذرانی خویش، من و دوستانم را ۔۔ ۔۔تانم را می آزردند. مردمی را دیدم که برخی از دوستانم را می گرفتند و برای آسایش خویش عقیم می کردند. ایــن نامردمانـــم، نمیدانم چه چیــزی انتظار م را می کشد ! کستی را می بینم که آمپولی در دست دارد، گویتا می خواهد منا را از شتر بیماری های مردمی را دیدم که برای تندرستی خویش شبانه با نفنگ به جان ما میافتادند و گمان می کردند در واگیسر برهانسد، نمیدانسم! چند تن از دوسستانم جنگ با دشــمن خونخوارند و یکی یکی مــا را از پا



0

A

خــدا تــرس را بــر رعيــت گمــار بداندیش تست آن و خونخوار خلق ریاست به دست کسانی خطاست نگسوکار پسرور نبینسد بسدی مکافیات میوذی ہے مالیش مکین مکــن صبــر بر عامــل ظلم دوســت سـر گـرگ بایـد هـم اول بریـد

یـد و نیــک مــردم چــو می بگذرند

یک خبر | یک نگاہ

همهدركنارهم براي محيط زيست

سرگرگبایدهماولبرید

(ایســـنا) از قول رئیس سازمان حفاظت محیط ســالی بود که محیط زیست به فراموشی سپر ده شده

سده بود. اما نکته امیدوارکننده می تواند این باشــد که حضور این سه دستگاه در کنار هم برای بررسی مسأله محیط زیسـت و پیدا کردن راه حل هایی برای خروج از بحران با جدیت پیش برود. کمک گرفتن از متخصصان و کارشناسان این حوزه و شـنیدن صحبتهایی کـه در پی اصـلاح روند کنونی است حداقل می تواند در میان مدت باث د که كمكي به بهبود وضعي ۔ يط زيب این روزها چشم انتظار توجه مسئولان و مردم

ریست گفته است که همایش محیط زیست ایران قرار است بامشار کت سه قوممجریه، قضاییه ومقننه برگزار شود او همچنین گفته است که ما در این رو رو به قوانین جدیدی نیاز داریم و باید با سایر دستگاههاتعامل داشته باشیم. در شــرایط کنونی محیط زیســت کشور و به ویژه مسأله نگران کننده و به شدت بحرانی آب، بشم دوختن به نتيجه يك همايش چندان بست. همایش هایی از این دست ميدوار كننده ا

1

باایــن حال هــر چه کار

امیدوار نسته بیست، همایش هایی از این دست باید چند سال قبل صورت می گرفت تا از شدت بحران های کنونی کم شــود. اما متاسفانه چند

برش

عاشقىدربحبوحه خزانعمر

گابریل گارسیامار کز |

تاوو» آه و ناله سر می دهند و آن را بُــَه پایُ گران فُروشـــی و دزدی میِ گذارنــد. آئورلیانوی دوم بسی آنکه چیزی بگوید فکر کرد تقصیر از دنیان کرد تقصیر از دنیانیست بلکه تقصیر به گردن گوشه مرموزی از قلب پتراکوتس است که در زمان بــاران اتفاقــی در آن رخ داده که حیوانات را عقیم و پول ، بخاطر اين را کمیاب کردہ اس . بعماچنان در قلب او کاوش کرد که به جای منفعت، در آن عشق یافت وقتی خواست او را وادار کند که دوس

. بودبار دیگر عاشقش شد. پتراکوتس نیز باافزایش

عشق اوعشقش نسبت به اوروز به روز بيشتر مى شد

واينچنيندر بحبوحه خزان عمر بار ديگر به خرافت جواني معتقدشد كهفقر،بردگي عشق است.

برشىازرمان «صدسال تنهايى»

شاتر

می کردنــد و هر چــه پولُ در می آوردنــد وبه هر حیله متوسـل می شـدند، و هر چه بــرای بدســت آوردن پول کافی زندگی، ســکهها پول دیارد کی،ست د رااین رو و آن رو میکردند. شدت خسستگی به خواب

لیز می خورد و می رود و چرا کسانی که تا چندی قبل در ضیافتها، دسته دسته اسکناس آتش می دند و حالااز گرانی شش مرغ به قیمت دوازده



ര്രി ما را در

academictips.org ،منبع: